

کدفایل:قطب علمی معماری اسلامی-مبانی نظری(دکتر نصر)

بسمه تعالی

ارتباط هنر و معنویت اسلامی

اگر با دیده بصیرت به تجلیات متنوع هنر اسلامی در گستره وسیع زمان و مکان نظر افکنیم، پرسشی که خودنمایی می کند این است که سرمنشأ اصول وحدت بخش این هنر را کجا باید جست. سرچشمه این هنر کجاست و ماهیت این اصل وحدت آفرینی که تأثر خیره کننده آن را به دشواری می توان انکار کرد، چیست؟ چه در صحن وسیع مسجد دهلی باشیم و چه در مسجد قاروویین در فاس، با وجود تفاوتهای محلی مواد و مصالح و شیوه های ساختاری و نظایر آن، خود را در فضای هنری و روحانی مشابهی می یابیم. خلق این جهان هنری با نبوغ خاص، ویژگیهای متمایز و تجانس صوری که در بطن اختلافهای فرهنگی، جغرافیایی یا زمانی نهفته است، حتماً علتی دارد، چون معلولی با چنین ابعاد عظیم را به هیچ وجه نمی توان صرفاً پیامد اتفاق یا تجمع تصادفی عوامل تاریخی دانست.

آثار متعددی به اندازه گنجایش یک کتابخانه بزرگ، تقریباً به تمام زبانهای اروپایی ـ که اینک نه تنها زبانهای رایج در خود کشورهای اسلامی، بلکه زبانهای چینی و اروپایی را هم باید به آن افزود ـ در توصیف این هنر، تاریخ آن و ویژگیهایش از نظر مواد و مصالح، نگاشته شده است. اما هنوز آن مسأله پایه ای ناظر بر سرچشمه این هنر فوق فردی و قدسی، به کفایت مطرح نشده است.[1] اکنون دیگر به خوبی روشن شده است چگونه تکنیکها و الگوهای ساسانی و بیزانسی در معماری صدر اسلام و شیوه ها و الگوهای رومی در شهرسازی اسلامی به کار گرفته شد و چگونه موسیقیدانهای دربار خلفای عباسی، از موسیقی دوره ساسانی اقتباس کردند. اما پاسخ مسائل مرتبط با پیوندهای فرهنگی درطول قرون و اعصار، با وجود جذابیتی که از دیدگاه تاریخ هنر دارد، سرمنشأ هنر اسلامی را بر ما مکشوف نمی کند، چراکه هنر اسلامی، همتای هر هنر قدسی[2] دیگر، صرفاً در مواد و مصالحی که به کار گرفته شده خلاصه نمی گردد بلکه به این امر می پردازد که مواد و مصالح مورد نظر چگونه توسط یک جامعه دینی خاص شکل پذیرفته و مورد استفاده قرار گرفته است. هیچ کس یک کلیسای بیزانسی در یونان را با معبدی یونانی یکسان نمی گیرد، حتی اگر تمام سنگهای مورد استفاده در ساخت بنای کلیسای مزبور از آن معبد آورده شده باشد. این سنگها اینک اجزایی از یک عمارتند که به جهانی مذهبی بس متفاوت با جهان مذهبی یونانیان باستان تعلق دارد. به همین ترتیب می توان گفت که مسجد بنی امیه در دمشق، صرف نظر از سرچشمه های تاریخی ساختمان آن، سرشار از حضور و بازتابگر یک فضای معنوی اسلامی است.[3]

بنابراین، مسأله منشأ هنر اسلامی و سرشت نیروها و اصولی را که موجد این هنر بوده است، باید به جهان بینی اسلام و وحی اسلامی ربط داد که یکی از جلوه های آن بی واسطه، هنر قدسی اسلام و با واسطه، هنر اسلامی در کلیت خویش است. افزون بر آن، ارتباط ارگانیک میان هنر و پرستش اسلامی،

میان تفکر و تعمق درباره خداوند به صورتی که در قرآن توصیه شده و سرشت تفکر آمیز این هنر، بین "ذکرالله" که هدف غایی تمام اعمال و شعائر مذهبی در اسلام است و نقشی که هنرهای تجسمی و شنیداری در زندگی هر مسلمان به طور خاص و امت اسلامی به طور عام ایفا می کند، مؤید رابطه علی میان وحی و هنر اسلامی است. اگر این هنر به نزدیک ترین وجه ممکن با صورت و معنای دین اسلام پیوند نداشت، هرگز نمی توانست از عهده انجام این وظیفه معنوی برآید.

برخی ممکن است به وجود چنین رابطه ای اذعان داشته باشند، اما منشأ هنر اسلامی را در شرایط اجتماعی ـ سیاسی ناشی از ظهور اسلام جستجو کنند. این دیدگاه حتی اگر مقبول گروهی از مسلمانان هم باشد، باز دیدگاهی کاملاً متجدد و غیر اسلامی است، چون منشأ امر باطنی را در ظاهر می داند و هر قدسی و نیروی جاذبه و هاضمه خاص آن را به شرایط بیرونی و اجتماعی محض، یا همچون مورخان مارکسیست، به عوامل اقتصادی صرف تقلیل می دهد. این دیدگاه را می توان از منظر متافیزیک و الهیات اسلامی که خداوند را منشأ تمام فرمها می داند به سادگی رد کرد، چراکه اوست که بر همه چیز عالم است و بنابراین، ذوات و صور[٤] همه اشیاء، حقیقت خود را مدیون "خرد الهی" اند. تفکر اسلامی تنزل اعلی به اسفل، عقلانی به جسمانی یا قدسی به این جهانی را مجاز نمی داند. اما حتی از دیدگاه غیر اسلامی هم، صرف سرشت هنرها و علوم اسلامی و درک معنوی که از لوازم خلق آن آثار است، هر ناظر بی طرفی را که اسیر ایدئولوژیهای مختلفی که امروزه در مقام جهان بینی هایی فراگیر جای مذهب سنتی را اشغال کرده اند نباشد، به این نتیجه خواهد رساند که صرف نظر از هر گونه پیوند میان هنر و الهام اسلامی، منشأ صدور این آثار نمی تواند تحولات سیاسی ـ اجتماعی ناشی از ظهور اسلام باشد.[٥] در واقع پاسخ را باید در خود دین اسلام پیدا کرد.

دین اسلام مرکب از قانونی الهی یا "شریعت"، راهی معنوی یا "طریقت"، و "حقیقت" است که منشأ شریعت و طریقت، هر دو محسوب می شود.[٦] از سوی دیگر، دین اسلام مشتمل بر اشکال مختلف علم، از جمله فقه، کلام، فلسفه و علوم باطنی است که با شریعت، طریقت و حقیقت پیوند دارند. اگر اسلام را از این دیدگاه تجزیه و تحلیل کنیم، در خواهیم یافت که هنر اسلام نمی تواند از شریعت الهی منبعث شده باشد، چون شریعت در واقع رابطه میان خدا و فرد و جامعه را در ساحت عمل مشخص می دارد. شریعت در ایجاد حال و هوا و زمینه ای برای خلق و شکل گیری هنر اسلامی نقش مهمی ایفا می کند، و از سوی دیگر، محدودیتهایی برای بعضی هنرها و مایه های دلگرمی برای بعضی دیگر پدید می آورد. به هر حال، شریعت در اصل حاوی احکامی عملی برای مسلمین است، و نه دربرگیرنده دستورالعمل هایی برای خلق چیزی. نقش شریعت در هنر، سوای ایجاد زمینه اجتماعی کلی، شکل دادن به روح هنرمند از طریق القای شیوه های رفتاری و فضایل خاص منبعث از قرآن و حدیث و سنت پیامبر است.[٧] اما همان طور که گفته شد، راهنمایی عملی برای خلق هنری قدسی همچون هنر قدسی اسلامی ارائه نمی دهد.

منشأ هنر اسلامی را در علوم فقهی و کلامی هم نمی توان یافت؛ این دو رابطه نزدیکی با شریعت دارند و به تعریف و دفاع از معتقدات و اصول دین اسلام می پردازند. البته متکلمی چون غزالی درباره زیبایی هم مطالبی به رشته تحریر درآورده است. حتی برخی چهره های شاخص علم فقه نظیر بهاء الدین آملی باغهای زیبایی ساخته اند، اما رسالات موجود در زمینه علم کلام و فقه، به واسطه طرح تبیین مسائل هنر و زیبایی شناسی[۸] اسلامی نیست که شهرت دارند. افزون بر آن، بسیاری از بزرگ ترین شاهکارهای هنر اسلامی پیش از آنکه این علوم شکل مدون منسجم بگیرند و آثاری که امروزه آنها را آثار موثق و معتبری در این عرصه ها می نامیم نوشته شوند، خلق شده اند.

پس برای یافتن سرچشمه هنر اسلامی باید به باطن دین اسلام که در طریقت مستتر بوده و حقیقت، آن را روشن ساخته است رجوع کرد. این وجه درونی به نحو انفکاک ناپذیری با معنویت اسلامی پیوند دارد. واژه معادل SPIRITUALITY در زبانهای اسلامی "روحانیت" یا "معنویت" است که از واژه "روح" یا "معنا" مشتق می شود.[۹] در هر دو مورد خود واژه ها به طور ضمنی بر امر باطنی یا درونی دلالت دارند در واقع، در وجه درونی یا باطنی سنت اسلامی است که سرچشمه هنر اسلامی را باید پیدا کرد و به منبع فیاضی رسید که خالق این هنر و حافظ آن در طول قرون و اعصار بوده و وحدت خیره کننده و وجه باطنی شکرآمیز این هنر را ممکن می سازد.

منابع دوگانه معنویت اسلامی، از سویی قرآن است با حقیقت درونی و حضور آیینی اش، و از دیگر سو، حقیقت روح پیامبر که در محدوده جهان اسلام، نه فقط از طریق "حدیث" و "سنت" او حضوری دائمی و نامرئی داشته، بلکه به نحوی نامحسوس در جان و دل کسانی که در جست و جوی معبود الهی بوده و هستند و نیز در هوایی که متوسلان به نام مبارکش تنفس کرده و می کنند، دوام یافته و باقی است. منشأ هنر اسلامی را باید در حقایق درونی قرآن، که حقایق اصلی عالم هستی و حقیقت معنوی ذات نبوی است و "برکات محمدیه" از آن نشأت می گیرد، جست و جو کرد. قرآن اصل توحید را بازگو می کند و حضرت محمد (ص) نیز تجلی این وحدت در کثرت است و در خلقت خداوند، بر این وحدت شهادت می دهد. چون کیست که بتواند بر "لا اله الا الله" شهادت دهد، اگر "محمد رسول الله" در بین نبود؟ هر کجا برکت محمدی جاری بوده هست، در آنجا باید سرچشمه کنشی خلاقه را یافت که به هنر قدسی اسلام مجال بروز می دهد، چون فقط به یمن این برکت است که امکان آن وجود دارد تا در دنیای فرم، زمان و مکان، حقایقی را متبلور کرد که در بطن قرآن مستتر است. پس جای تعجب نیست که استادان بزرگ هنر اسلامی همواره عشق خاص و تعلق خاطری ویژه نسبت به پیامبر اسلام از خود نشان داده اند و هنرمندان شیعه یاد پیامبر و خاندانیش را همواره گرامی داشته اند. در نزد اهل سنت و شیعیان، حضرت علی (ع) بیش از سایر یاران پیامبر، تجلی بخش وجوه باطنی پیام اسلامی بوده است و به هیمن دلیل او را بنیانگذار بسیاری از هنرهای پایه ای چون خوشنویسی، و حامی همه اصناف و فتوت می دانند. برای نشان دادن پیوند میان هنر اسلامی و وجوه باطنی اسلام به کسانی که با این مقوله بیگانه اد، بهترین کار این است که به نقش حضرت علی (ع)

در میان صنوف صنعتگرانی که موجد هنرهای اسلامی بوده اند و سلسله های صوفیه کـه متولیـان اصـلی تعالیم باطنی اسلام هستند، اشاره کنیم.

هنر اسلامی بدون این دو سرچشمه و منشأ یکی قرآن و دیگری برکت نبوی، به عرصـه وجـود پـا نمی نهاد، هنر اسلام فقط از آن رو اسلامی نیسـت کـه مسـلمین موجـد آن بودنـد، بلکـه ایـن هنـر همچـون شریعت و طریقت، از الهام اسلامی نشأت می گیرد. این هنر حقایق درونی الهام اسلامی را در جهان شـکلها متبلور می کند و چون از وجه باطنی اسلام ناشی می شود، انسان را به خلوت درونی الهام الهـی رهنمـون می گردد. هنر اسلامی از نظر پیدایش، ثمره روحانیت اسلامی و از نظر شـناخت مبـدأ یـا بازگشـت بـه آن، نوعی یاور، مکمل و حامی حیات معنوی است.

هنر اسلامی نتیجه تجلی وحدت در ساحت کثرت است. این هنر به شـیوه ای خیـره کننـده، وحـدت اصلی الهی، وابستگی همه چیز به خدای یگانه، فناپذیری جهان و کیفیات مثبت وجود عالم هستی یا آفرینش را نشان می دهد، خلقتی که خداوند در قرآن درباره آن می فرماید: "ربنا ما خلقت هذا باطلاً" ـ ایـن دسـتگاه با عظمت را بیهوده نیافریدی." (آل عمران، آیه ۱۹۱). این هنر حقایق واکنشهای مثالی را در قالب نظام مادی که حواس انسان بی واسطه قادر به درک آن است آشکار می کند، و لذا نردبـانی اسـت بـرای سـفر روح از عرصه جهان دیدنی و شنیدنی به عالم "غیب"، که "سکوت" صمت ورای تمام اصوات نیز هست.

هنر اسلامی به شیوه ای بی واسطه از روحانیت اسلامی سرچشمه می گیرد و البته در عـین حـال متأثر از ویژگیهای مشخص محل ظهور الهام قرآنی، یعنی جامعه سامی و کوچ نشـین اسـت کـه اسـلام بـه ویژگیهای مثبت آن تعمیم بخشید.[۱۰] اما پیوند با ظاهر الهام اسلامی چیزی از بار این حقیقت نمـی کاهـد کـه منشأ این هنر در محتوای درونی و وجه روحانی اسلام نهفته است. آنان که در طول اعصار موفق بـه خلـق اشیاء هنری اسلامی شدند، یا با بهره گیری از امکانـاتی کـه الهـام اسـلامی و بـه ویـژه برکـت محمـدی در اختیارشان نهاده بود توانستند شهودی از آن جهان مثالی را فراچنگ آورند، یا در محضر کسانی که چنـین شهود و بصیرتی داشتند آموزش دیدند، زیرا سرشت فرافردی هنر اسلامی نمی توانسـت صـرفاً براسـاس الهام یا خلاقیت فردی به منصه ظهور رسد. تنها امر کلی و جهانی است که می تواند اثری کلی و جهانی بـه وجود آورد. اگر هنر اسلامی به خلوت درونی سنت اسلامی راه می برد، از آن روست کـه ایـن هنـر پیـامی است از همان خلوت درون برای آنان که می توانند ایـن پیـام رهـایی بخـش را بشـنوند، و نیـز بـرای آنکـه فضایی آرام و متعادل، همساز با سرشت اسلام، برای جامعه در کلیت آن فراهم شـود؛ فضـایی کـه در آن، انسان به هر سو روی آورد، یاد خداوند در ضمیر او بیدار شود. آیا قرآن تصریح نمـی کنـد: "پـس بـه هـر طرف رو کنید، به سوی خدا رو آورده اید"؟ (بقره، آیه ۱۱۵).

هنر اسلامی مبتنی بر معرفتی است که خود سرشت روحانی دارد؛ معرفتی که استادان سنتی هنـر اسلامی آن را "حکمت" نام نهاده اند.[۱۱] چون در سنت اسلامی، با صبغه عرفانی روحانیـت آن، خردمنـدی و روحانیت از هم جدایی ناپذیرند و وجوه مختلف یک حقیقت به حساب می آیند، حکمتی که هنـر اسـلامی بـر

آن استوار است چیزی جز جنبه خردمندانه خود روحانیت اسلامی نیست. این قول مشهور توماس قدیس که "هنر بدون حکمت هیچ نیست" (ars sine scienta nihil)، بی تردید به عیان ترین وجهی در مورد هنر اسلامی صدق می کند. این هنر بر علمی باطنی مبتنی است که به ظواهر اشیاء نظر ندارد، بلکه ناظر بر حقیقت درونی آنهاست. هنر اسلامی به مدد این علم و به واسطه برخورداری از برکت محمدی، حقایق اشیاء را که در "خزاین غیب" قرار دارد در ساحت هستی جسمانی متجلی می سازد. اگر به سردر بنایی چون مسجد شاه در اصفهان، با آن نقوش هندسی و اسلیمی شگفت انگیزش بنگریم، در حالی که تجلی جهان معقول را در دنیای اشکال محسوس پیش رو داریم، بر این حقیقت گواهی می دهیم. اگر به نواهای موسیقی سنتی ایرانی یا عربی گوش بسپاریم، آن نوای ازلی که روح را پیش از دوران کوتاه اقامتش در این جهان خاکی به وجد می آورد می شنویم. خصلت فکری انکار ناپذیر هنر اسلامی محصول نوعی راسیونالیسم نیست، بلکه ثمره شهود عقلی نمونه های مثالی این جهان خاکی است، شهودی که به یمن روحانیت اسلامی و فیضی که از سنت اسلامی نشأت گرفته و جاری است، امکان پذیر گشته است. هنر اسلامی مقلد اشکال ظاهری طبیعت نیست، بلکه اصول اساسی آنها را متجلی می کند. این هنر بر پایه علمی استوار است که نه ثمره استدلال و نه تجربه گرایی است، بلکه مبتنی بر "علم مقدسی" است که حصول آن صرفاً به واسطه ابزاری که سنت در اختیار می نهد، میسر می گردد. پس تصادفی نیست که هر وقت و هر کجا هنر اسلامی به اوج خلاقیت و کمال دست یافته، جریان فکری ـ یا معنوی ـ سنت اسلامی با قدرت و سرزندگی خاصی حضور داشته است. و برعکس، همین ارتباط علی خود دلیلی است برای درک این مسأله که چرا هر وقت وجه روحانی اسلام دستخوش زوال شده یا غایت گشته است، از کیفیت هنر اسلامی هم کاسته شده است. درباره جهان معاصر باید گفت همان قدر که روحانیت و تفکر که در واقع نیروی حیات هنر اسلامی را تأمین می کند، مورد غفلت قرار گرفته، به همان اندازه این هنر نابود شده است.

منابع مکتوبی متعلق به دوره های خاصی از تاریخ اسلام موجودند که وجود رابطه میان معنویت و تفکر اسلامی از یک سو و هنر از سوی دیگر را به اثبات می رسانند. در موارد متعدد دیگر، سنت شفاهی هیچ اثر مکتوب بی واسطه ای برجا نگذاشته که بتوان از بیرون، این رابطه را به دقت و به تفصیل مورد مطالعه قرارداد، نمونه مورد اول، ایران دوره صفوی است که یکی از خلاق ترین ادوار هنر اسلامی و نیز فلسفه و متافیزیک اسلامی است. اگر نظریه "عالم خیال"[۱۲] در آثار حکمایی چون صدرالدین شیرازی[۱۳] به دقت بررسی شود، پیوند بین نظریه های متافیزیک و کیهان شناختی، و هنر رایج آن عصر شامل مینیاتور ـ که در چند فصل بعد به آن خواهیم پرداخت ـ و نیز شعر، موسیقی و حتی منظره آرایی landscape architecture آشکار می گردد.[۱۴] این نسبت متضمن حرکتی خلاف هنجار طبیعی و معمول نیست، بلکه نمونه ای اتفاقی از یک اصل کلی است که ادراک این رابطه اساسی را حتی در موارد دیگری که در آنها امکان دستیابی به فرمولبندی های صریح اصول فکری به کار گرفته شده وجود ندارد، ممکن می سازد. اگر مراحل یا فصول تازه ای در هنر اسلامی پا به عرصه وجود نهاده است، این واقعیت در پرتو این پیوند،

مترادف بروز تغییری در معنویت اسلامی نیست، بلکه از تداوم کاربرد اصول سنتی زنده و پویا در موقعیتها و شرایط متفاوت حکایت می کند.

برای آنکه رابطه مستقیم میان هنر و معنویت اسلامی روشن تر شود می توانیم به هنرهای نمایشی توجه کنیم. به دلیل سرشت خاص دین اسلام که بر تنش دراماتیک میان زمین و آسمان، یا راه و رسم فداکاری و رستگاری قهرمانانه از طریق میانجیگری الهی مبتنی نیست، و نیز به واسطه خصلت غیر اسطوره ای آن، هرگز تئاتری مقدس و مذهبی، به گونه ای که در یونان باستان، هند یا حتی اروپای مسیحی در قرون وسطی وجود دارد، در اسلام ظهور و توسعه نیافت. اما به میزانی که عنصر شعور عاطفی و نمایشی در جهان بینی اسلامی راه یافت و به جنبه ای از روحانیت اسلامی، عمدتاً در تشیع، بدل شد، نوعی تئاتر مذهبی موسوم به تعزیه به تدریج شکل گرفت و در ایران دوره صفوی و قاجار و مغول، و در هند بعد از دوران سلطه مغولها ساخته و پرداخته شد.[۱۵] با این همه، شکل گیری چنین قالب هنری، که در اسلام از اهمیت دست اول برخوردار نیست و حتی هنر مقدسی هم به حساب نمی آید و اگر دقیق باشیم باید آن را نوعی هنر مذهبی[۱۶] بنامیم، به هر حال به رابطه میان معنویت و هنر اسلامی اشاره دارد که نه تنها در عرصه هایی چون خوشنویسی و معماری به تجلیات شکوهمندی منتهی می گردد، بلکه حتی در شاخه های اختصاصی تر و محدودتری چون تعزیه، که بازتاب مستقیم حس تراژدی در تشیع است، نمود می یابد.

ارتباط معنویت اسلامی با هنر اسلامی را همچنین باید در نحوه شکل گیری ذهن و روح مسلمانان، از جمله هنرمندان یا صنعتگران، توسط مناسک و شعائر مذهبی اسلام پیدا کرد. نماز که اوقات روز و شب را تقسیم می کند و به طور منظم مانع از سلطه خفقان آور خیال پروری بر روح می شود، قرابت با طبیعت بکر که نمونه ازلی مسجد است و مساجد موجود در شهرهای کوچک و بزرگ صرفاً آن را تقلید می کنند، ارجاع مکرر قرآن به حقایق مربوط به آخرت و معاد و ناپایداری جهان، تکرار مستمر آیات قرآنی که روح مسلمانان را در قالب مجموعه ای منظم از دیدگاههای روحانی دوباره شکل می دهد، تأکید بر جلال و عظمت پروردگار که مانع از آن می شود تا هر نوع اومانیسم پرومته وار در آن مجال بروز بیابد و عوامل متعدد دیگری که با نبوغ خاص اسلام مرتبط می شوند و ذهن و روح مسلمانان را شکل داده ومی دهند، از آن جمله اند. معنویت اسلامی با تعلیم و تربیت انسان در قالب "انسان مسلمان" که در آن واحد بنده خدا و جانشین اوست ("عبدالله" و "خلیفه الله" به تعبیر قرآن) از طریق تلقین برخی دیدگاهها و حذف برخی دیگر در ذهن و روح مردان و زنان مسلمانی که این هنرها را آفریده اند، به طور مستقیم بر هنر اسلامی اثر نهاده است. اگر مسلمان سنتی مجسمه های غول پیکر میکل آنژ را خرد کننده و کلیساهای به سبک روکوکو را خفقان آور می یابند، به واسطه همین تسلیم در برابر پروردگار و ترس از تعظیم نفس در مقابل حضور الهی است که معنویت اسلامی در روح و ذهن او برانگیخته است. مسأله این نیست که هنرمندان مسلمان نمی توانند آثار هنری عظیم یا پرومته وار خلق کنند، کمااینکه در سالهای اخیر چنین کرده اند و

توانایی خود را به خوبی به نمایش گذاشته اند؛ بلکه این است که هیچ مسلمانی مادام که نقش و اثر معنویت بر روح او قوی باشد، دست به چنین کاری نمی زند.

فقط آنچه از "احد" شرف صدور می یابد، می تواند به سوی آن هدایت کند. اگر طبیعت بکر محمل یاد خدا یا ذکر است، از آن روست که خالق آن "صانع الهی" بوده است، چنانکه یکی از اسماء پروردگار همانا "صانع" به معنای سازنده یا صنعتگر است. به همین ترتیب، اگر هنر اسلامی می تواند محمل ذکر "احد" قرار گیرد، به این دلیل است که گرچه خالق آن انسان است، اما از نوعی الهام فرافردی و "حکمت" ناشی می شود که به "او" بازمی گردد. اگر خوش قریحه ترین مسلمانان با شنیدن شعر فارسی یا عربی، یا گوش فرادادن به نوای تلاوت قرآن، یا مشاهده یک قطعه خوشنویسی عربی می توانند جذبه ای معنوی پیدا کنند و به وجد آیند، بدان سبب است که بین این هنرهای مختلفت و معنویت اسلامی، پیوندی درونی وجود دارد. حمایت عظیم هنر اسلامی از اشتیاق نفس برای وصول به ساحت تجرید، مگر از طریق پیوند باطنی میان این هنر و معنویت اسلامی ممکن نمی شد. اگر برای نشان دادن ارتباط هنر و معنویت اسلامی، به دلیل خارجی نیاز باشد، آن را می توان در نقش حمایتی هنر اسلامی در ایجاد "حال" یا حالت روحانی، که خود موهبتی آسمانی است، و در نحوه برخورد آنان که به باطن معنویت اسلامی نزدیک تر هستند با این هنر و جلوه های گوناگون آن، پیدا کرد. همین ارتباط به تنهایی کافی است تا استدلالهای تمام کسانی را که معتقدند هنر اسلامی صرفاً فرآورده عوامل صوری تاریخی، منتزع از اصول و سرچشمه های معنوی دین اسلام است، نقش بر آب کند.

سرانجام در بحث از ارتباط میان هنر و معنویت اسلامی، باید به نقش حامیان این هنر نیز اشاره ای بشود، چون در اغلب موارد، خوانندگان غربی امر معنوی را در چهارچوب تناقض میان امر قدسی و دنیوی (عرفی)، که مشخصه اصلی تمدن غربی است، درک می کنند. برخی از این خوانندگان احتمالاً خواهند پرسید که اگر بین هنر و معنویت اسلامی چنین رابطه ای هست، چرا برخی از قالبهای هنر اسلامی هرگز از حمایت مقامات مذهبی یا "مسجد" بهره مند نبوده و فقط به حمایت دربار، طبقات حاکم، یا تجار و بازرگانان، که معمولاً در تاریخ اروپا با امور دنیوی سروکار دارند، پشتگرم بوده اند. در پاسخ به این پرسش ابتدا باید به این نکته اشاره شود که در اسلام چنین دوگانگی در تعارضی میان دین و دنیا، به گونه ای که در غرب به آن قائل هستند، وجود ندارد. قدرتها یا عناصر به اصطلاح دنیوی در جامعه سنتی اسلامی، همواره در چهارچوب فراگیر شریعت الهی همان قدر اهمیت مذهبی داشته اند که عناصر مذهبی به معنی اخص کلمه. در ثانی، در مسأله حمایت، کاربرد و وظیفه این هنرها، رابطه ظریف تری نهفته است، رابطه ای مبتنی بر نقش تکمیلی متقابل میان آنچه اجمالاً می تواند "مسجد" و "دربار" خوانده شود.

هنرهای خاصی وجود دارند که می توان گفت از مسجد، به مثابه مرکز فعالیتهای مذهبی، نشأت گرفته اند؛ از جمله هنر تلاوت قرآن، معماری قدسی و خوشنویسی، به ویژه به سبک کوفی، که کهن ترین،

رسمی ترین و از نظر مذهبی مهم ترین سبک در خوشنویسی است. هنرهایی همچون موسیقی، شعر و نقاشی مینیاتور نیز وجود دارند که همواره بیش از همه از جانب دربار مورد حمایت بوده اند، هر چند کل جامعه نیز از وجود آنها بهره مند بوده است. افزون بر آن، و به نحوی متناقض نما، دسته اول هنرهایی که برشمردیم بیشتر جنبه "مردانه" و گروه دوم بیشتر جنبه "زنانه" داشته است. در مورد هنر خوشنویسی که از حمایت دربار و اشراف حاکم نیز برخوردار بود باز سبکهایی که لطیف تر و زنانه ترند به هنرهای درباری نزدیک ترند و سبکها مردانه تر و اشارتی تر به مسجد، مگر در مواردی که خود دربار عهده دار بنای مساجد و سایر نهادها مذهبی بوده است.[۱۷]

اما عامل سومی هم باید در نظر گرفته شود که به تنهایی می تواند توصیف گر کیفیت معنوی هنرهای درباری باشد و آن تصوف است. اگر چه صوفیان، که بسیاری از ایشان در زمره "علماء" بوده و در دفاع از شریعت طبعاً با مسجد مرتبط بوده اند، اما در ضمن عمیقاً با مرجع قدرت سیاسی پیوند داشتند؛ نه از سر تسلیم در برابر قدرت و تجملات دنیوی یا مدیحه سرایی برای ارباب قدرت، بلکه به منظور ارشاد معنوی آنان و ارائه الگو و اسوه عملی برای کسانی که مراکز قدرت را در دست داشته و اداره می کردند. در حالی که برخی از فرقه های صوفیان خود را از سیاست دور نگه می داشتند، اما فرقه هایی هم بودند که به اعضای خود اجازه می دادند حتی والامقام ترین مشاغل را بپذیرند.[۱۸] به هر حال، صوفیه در عرصه هنرهایی که دربار حامی آن بود، نفوذ فراوانی داشت. فقط کافی است پس زمینه مذهبی بسیاری از نقاشان مینیاتور و استادان موسیقی سلسله های صفویه، عثمانی و مغولی را مطالعه کنیم تا بر این امر واقف شویم. هنرهای "زنانه"مورد حمایت دربار، بنا به ماهیت خاص خود به درون یا باطن دعوت می کنند و در ضمن از کیفیت روحانی والایی نیز بهره مندند. آنها خصایص معنوی تردیدناپذیری دارند که جز از طریق تأثیر و نفوذ آیین باطنی اسلام امکان ظهور نمی یافت. مسجد و دربار به واسطه ارتباط تکمیلی متقابل و درونیشان به خلق قالبهای هنر اسلامی که ماهیتاً مکمل یکدیگرند مدد رساندند و در مواردی مشترکاً آثار منفردی نظیر مساجد شاهانه به وجود آورند که برخی از آنها در زمره شاهکارهای هنر اسلامی محسوب می شوند.

هر چه در باب اهمیت هنر اسلامی بیشتر غور کنیم، به رابطه بسیار عمیق میان این هنر و معنویت اسلامی، بیشتر پی می بریم. هنر سنتی اسلامی چه با حمایت مسجد پدید آمده باشد، چه دربار، چه توسط محققان مذهبی، شاهزادگان، بازرگانان بزرگ یا کشاورزان خرده پا به کار گرفته شده باشد، مخلوق الهامی بوده است که در نهایت از "برکت" محمدی سرچشمه گرفته و به مدد حکمتی پدید آمده که در بواطن قرآن کریم نهفته است. برای آنکه بتوانیم اهمیت هنر اسلامی را به تمامی درک کنیم، باید آگاه باشیم که این هنر جنبه این از دین اسلام و تمثل حقایق الهی در ساحت مادی است، تا انسان را بر بالهای زیبایی و شکوه رهایی بخش خود بنشاند و به جایگاه اصلی او، که همانا قرب الهی است، برساند.

یادداشتها:

۱ـ می توان گفت که همین امر در مورد هنر مسیحی یا بودایی هم صادق است، اما در هیچ یک از این موارد و موارد دیگر، غفلت از مبانی مذهبی و روحانی هنر مورد نظر، به عمومیت و گستردگی آن در اسلام نیست.

۲ـ باید بین هنر قدسی اسلامی و هنر سنتی اسلامی تمایز قایل شد. هنر قدسی با اعمال اصلی مذهبی و شیوه زندگی روحانی رابطه مستقیم دارد و هنرهایی چون خوشنویسی، معماری مساجد و تلاوت قرآن را در برمی گیرد. اما هنر سنتی اسلامی، شامل انواع هنرهای بصری و شنیداری، از منظره نگاری گرفته تا شاعری است، که گرچه سنتی اند، اما در ضمن، اصول دین و معنویت اسلامی هم، البته به شیوه ای غیر مستقیم تر از هنر قدسی، در آنجا متجلی است. به تعبیری، هنر قدسی قلب هنر سنتی است، و به شیوه ای مستقیم، اصول و معیارهایی را باز می تابد که به شیوه ای غیر مستقیم تر در تمامی عرصه های هنر سنتی تجلی یافته است.

۳ـ اگر گروهی به نشانه اعتراض، به نقشمایه های کلاسیک در قصرهای به جا مانده از دوران خلافت بنی امیه، یا کاشیهای بیزانسی در خود مسجد اموی اشاره کنند، باید متذکر این مسأله باشند که اسلام، همچون ادیان دیگر، نیازمند فرصتی بود تا ناب ترین قالبهای هنر قدسی مورد بحث، خود را متجلی سازند. در ثانی، حتی در هنر سنتی هم ممکن است اینجا و آنجا، نقشمایه ها و قالبهایی متعلق به فضا و جهانی بیگانه یافت شود. اما این قالبها عارضی هستند نه ذاتی و در ماهیت اصلی هنر مورد بحث تغییری به وجود نمی آورند.

٤ـ در سراسر این کتاب از "فرم" معنای رایج و سنتی آن را مستفاد کرده ایم، درست همان طور که در آثار متعدد ا. ک. کوماراسوامی در مورد هنر سنتی به کار رفته است. در مورد معنای "فرم"، ر. ک. : س. ح. نصر. معرفت و امر قدسی، نیویورک، ۱۹۸۱، صفحات ۲٦۰ به بعد؛ و ل. پ. کولار، فرم، سیدنی، ۱۹۸۰،

۵ـ البته این بدان معنا نیست که این عوامل در حمایت، تشویق و بسط، یا برعکس در زوال، از رونق افتادن و مرگ هنرهای خاصی، در نقاط مختلف جهان اسلام اهمیتی ندارند. به جرأت می توان گفت که بدون حمایت شاهان صفوی، امکان نداشت آن قالیهای صفوی با کیفیتی که در کارگاههای وابسته به دربار در اصفهان بافته می شد، پا به عرصه وجود بگذارد. اما در ضمن نمی توان گفت که این هنر خاص، حتی در قالب مشخص صفویه ای آن، صرفاً براساس چنین حمایتی پا گرفت.

٦ـ نیز: س. ح. نصر، آرمانها و حقایق اسلام، لندن، ۱۹۸۵،

۷ـ به ترتیب به معنی گفتار و آداب و عادات عملی پیامبر (ص).

۸ـ این اصطلاح به معنای رایج آن در فلسفه هنر به کار رفته و به مفهوم اتیمولوژیک (ریشه شناختی) آن که با حواس سروکار دارد محدود نمی شود.

۹ـ رومی جنبه خارجی یا ظاهری شیء را "صورت" و حقیقت درونی آن را "معنا" می نامد. همچنین به فصل هشتم همین کتاب رجوع شود.

۱۰ـ ر. ک. : ت. بورکهارت، هنر اسلامی، لندن، ۱۹۷٦، صفحات ۳۹ به بعد.

۱۱ـ ر. ک. : بورکهارت، با مشخصات فوق، ص ۱۹٦،

۱۲ـ "خیال" در اینجا معنایی سوای وهم و پندار دارد.

۱۳ـ این نظریه توسط کربن و در چند کتاب او از جمله کالبد معنوی و زمین آسمانی (SPIRITUAL BODY AND CELESTIAL EARTH)، تخیل خلاق در تصوف ابن عربی (CREATIYE IMAGINATION IN THE SUFISM OF IBN, ARABI)، و در باب اسلام ایرانی (EN ISLAM IRANIEN) (٤ جلد، به ویژه جلدهای ۲ و ٤) مورد مطالعه دقیق قرار گرفته است.

۱٤ـ نیز: ژ. دورینگ، "موسیقی، شعر و هنرهای بصری در ایران" (MUSIC. POETRY AND THE VISUAL ARTS IN PERSIA)، در نشریه جهان موسیقی (WORLD OF MUSIC)، دوره چهاردهم، شماره ۳، ۱۹۸۲، صفحات ۸۲ـ ۷۲ و نیز "بعد خیالی" و هنر ایران (THE "IMAGINAL" DIMENSION AND ART OF IRAN)، همانجا، دوره نوزدهم، شماره ۳ـ ٤، ۱۹۷۷، صفحات ۳٤ـ ۲٤،

۱۵ـ در مورد تعزیه ر. ک. پ. چلکووسکی (گردآورنده). تعزیه: مناسک و نمایش در ایران (TA., ZIEH: RITUAL AND DRIMA IN IRAN)، نیویورک، ۱۹۷۹،

۱٦ـ در واقع این امر همواره مورد مخالفت "علمای" ظاهربین تر شیعه بوده است.

۱۷ـ البته نمی خواهیم نوعی دوگانگی تمام عیار قائل شویم، بلکه منظور ما بیشتر تمایلی در جهت تکمیل است، کما اینکه در هر دو مورد استثناهای زیادی وجود دارد.

۱۸ـ گفتن ندارد که صوفیگری هنر خاص خود را مستقل از دربار و مسجد پدید آورد، چنانکه در شعر، موسیقی و رقص مقدس صوفیات می توان دید. اما در عین حال، تصوف، معمولاً از طریق اصناف صنعتگر وابسته به فرقه ها، حکمت و برکت محمدی را که هنر دربار و مسجد، هر دو را میسر ساخت، مطرح می کرد. در واقع تصوف از طریق این اصناف بر خلق صنایع دستی که مورد استفاده تمام طبقات جامعه اسلامی قرار می گرفت، اثر نهاد.



کدفایل:قطب علمی معماری اسلامی-مبانی نظری(دکتر نصر)